دریچه

ولایت و ولایت‌مداری مؤلفه‌های قدرت یک ملت

■ ع.م

در بررسی وقایع روزانه دفاع مقدس، به تحلیلی از رادیو «امان» کشور اردن برخوردم که درست ۳۵ سال پیش در چنین روزهایی از پیروزی مسلم عراق در جنگ با ایران خبر داده بود. در این تحلیل آمده بود که چون بیش از سه ماه از آغاز جنگ گذشته و هنوز ارتش عراق قسمت‌های زیادی از خاک ایران را در دست دارد، پس برنده قطعی جنگ اوست.

اگر به روزهایی که این تحلیل ایراد می‌شد برگردیم و بی‌طرفانه به شرایط وقت نگاه کنیم، شاید حق را به رادیو امان بدهیم! به هر حال عراق در آن روزها بیش از ۱۵ هزار کیلومتر از خاک‌مان را اشغال کرده بود. با وجود عملیات‌های متعدد و محدود رزمندگان، هنوز هیچ شکست عمده‌ای به قوای متجاوز وارد نیامده بود. خرمشهر سقوط کرده و آبادان همچنان در محاصره بود. شهرهایی چون بستان، قصرشیرین، نفت‌شهر، سومار و... در اشغال بودند و شهرهایی چون سوسنگرد و هویزه در برزخ آزادی و اشغال مجدد قرار داشتند. عراق به راحتی می‌توانست با توپخانه سبک خود شهرهای مهمی چون اهواز را که واحدهایی از ارتشش از چند ماه قبل در چند کیلومتری آن استقرار یافته بودند، مورد هدف قرار دهد.

در بعد داخلی نیز ایران از اختلافات داخلی رنج می‌برد. کشمکش‌های بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور با احزاب انقلابی مثل جمهوری اسلامی که اغلب کرسی‌های مجلس را در دست داشتند، بارها و بارها به رسانه‌ها کشیده شده و علنی می‌شدند. تا آنجا که هیچ کدام از وزرای خارجه‌ای که بنی‌صدر به مجلس معرفی می‌کرد از سوی نمایندگان رأی اعتماد نگرفتند و نهایتاً شهید رجایی به عنوان نخست‌وزیر، سرپرستی وزارت خارجه را برعهده گرفت.

پس به نظر نمی‌رسید کشوری که دچار اختلافات درونی بود، بتواند در برابر ارتش مجهز متجاوزی که قریب سه‌ماه در قسمت اعظمی از خاکش استیلا یافته بود، کاری انجام دهد و اگر می‌توانست، در تمام این مدت حداقل عملیات مهمی انجام می‌داد و پیروزی قابل اعتنایی کسب می‌کرد.

اما ایران اسلامی به رغم ضعف در بعد سیاست داخلی، مؤلفه قدرتی داشت که کمتر کسی به کارآیی‌شان واقف بود. رهبری قدرتمند امام خمینی که در جایگاه ولایت فقیه بر قلوب آحاد ایرانیان فرمان می‌راند، برگ برنده‌ای بود که در مبارزات انقلابی خودش را نشان داده بود. در کنار این مؤلفه قدرت، ملت ایران و خصوصاً جوانان انقلابی وجود داشتند که در افکارشان جای هیچ شکستی وجود نداشت. آنها عذر و بهانه‌ای برای دفاع از کشورشان نداشتند و بی‌خیال دعواهای سیاسی، خالصانه در جبهه‌ها حضور می‌یافتند.

در نتیجه دست به دست دادن این دو مؤلفه قدرت، چنان نیرویی در داخل کشور ایجاد شد که چون موجی خروشان تمامی مشکلات و موانع را از پیش رو برداشت، از فرار بنی‌صدر خائن گرفته تا تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی و اتحاد ارتش و سپاه و... همگی نهایتاً تا پایان اولین سال جنگ رخ دادند و با شروع سال دوم، شکست حصر آبادان در پنجم مهرماه ۱۳۶۰، آغازی بر شکست قوای مهاجم بود که نهایتاً تا ۹ ماه دیگر، اغلب متصرفات خود در ایران را از دست داد و تا انتهای جنگ، به لاک دفاعی فرورفت.

خاطراتی از فرمانده شهید گردان ولی‌عصر(عج) در گفت‌وگوی «جوان» با همرزمانش

خاکی‌ترین فرمانده گردان جنگ عاشق نیروهایش بود

■ غلامحسین بهبودی

اگر چه در ظاهر شهدای دفاع مقدس در میان ما نیستند، اما یاد و خاطره‌شان که ناشی از تأثیر وجودی یک شهید بر دوستان، نزدیکان و همرزمانشان است، ماندگار می‌ماند و بیان این خاطرات می‌تواند در شناخت گوهر وجودی یک شهید و مسیری که او را به سعادت شهادت رسانده، یاری رسانمان باشد. از همین جاست که «روایت» در دیباچه دفاع مقدس، اهمیت بسیاری دارد و خاطرات همرزمان شهدا از آنها، انتقال دهنده فرهنگ ایثار و شهادت است. با ما در گفت‌وگو با چند تن از همرزمان سردار شهید مهدی ناصری و بیان خاطراتی کوتاه از منش و خصوصیات اخلاقی‌اش همراه باشید.

شهید مهدی ناصری سال ۱۳۴۱ در ساوه به دنیا آمد و در نوجوانی و جوانی به ورزش والیبال پرداخت. او با شروع جنگ تحمیلی، چندین سال در جبهه‌های جنگ حضور یافت و در عملیات‌هایی چون الی‌بیت‌المقدس، رمضان، والفجر مقدماتی، والفجرهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، خیبر و بدر، کربلای ۴ و ۵ شرکت کرد و مسئولیت‌هایی چون فرماندهی گردان ولی‌عصر(عج) و قائم مقامی فرماندهی سپاه ساوه را برعهده داشت. سردار ناصری عاقبت در اول دی ماه ۱۳۶۶ به شهادت رسید.

ماجرای کلاهخود

آقا مهدی فرمانده ما بود. دی ماه ۱۳۶۵ که من به عنوان پزشکیار به گردان ولی عصر(عج) مأمور شدم، ایشان مرا نمی‌شناخت اما خیلی به من احترام گذاشت و به بچه‌های بهداری معرفی‌ام کرد. وقتی عملیات کربلای ۵ شروع شد، من هیچ وسیله رزمی همراه نداشتم. رفتم پیش آقا مهدی و گفتم کلاهخود می‌خواهم. ایشان دم دستش وسیله‌ای نداشت. کلاهخود خودش را برداشت و با اصرار به من داد. هرچه گفتم خودتان بیش از من به آن احتیاج دارید، نپذیرفت. بعدها متوجه شدم که ایشان بدون کلاه ایمنی در عملیات شرکت کرده است.

علی اصغر یزدی همرزم شهید

فرمانده مهربانی‌ها

یکی از خصوصیات بارز شهید مهدی ناصری، سفارش‌ها و نصیحت‌هایی بود که به بچه‌رزمنده‌ها می‌کرد. ایشان همیشه سفارش می‌کرد که نیروها و اعضای کادر گردان یار و همدرد یکدیگر باشند و صمیمیت‌شان را حفظ کنند. برای اینکه مهربانی و صمیمیت بین بچه‌ها را حفظ کند برنامه‌های جالبی ترتیب می‌داد. مثلاً پیشنهاد می‌کرد نیروهای یک گروهان، رزمنده‌های گروهان دیگر را به ناهار دعوت کنند. خودش هم آستین بالا می‌زد و از مهمان‌ها پذیرایی می‌کرد. این حرکتش باعث شده بود تا مهر و محبت در گردان ما افزایش یابد. وجود آقا مهدی یکی از دلایل اصلی این انس و الفت بود.

قاسم احمدی همرزم شهید

مخلص بسیجی‌ها

عملیات کربلای ۵ که تمام شد، همچنان در منطقه شلمچه ماندیم و حالت پدافندی گرفتیم. یک روز آقا مهدی از ناحیه کلیه درد شدیدی احساس کرد. کلیه ایشان قبلاً هم ناراحت بود، اما این بار شدت درد باعث شد که به اصرار دوستان، او را به درمانگاه برسانیم. در آنجا بلافاصله یک آمپول مسکن تزریق کردند و برگه اعزام ایشان به بیمارستان شهید بقایی اهواز صادر شد. وقتی به ایشان گفتیم که قرار است به بیمارستان شهید بقایی اعزام شود، ناراحت شد و به من گفت: زود موتور سیکلت را روشن کن برویم! در راه که می‌رفتیم جملاتی را گفت که بیانگر علاقه‌اش به بسیجیان بود. می‌گفت: اگر من در شدیدترین تأملات روحی و جسمی قرار بگیرم، هنگامی دردهایم تسکین پیدا می‌کند که چشمم به جمال نورانی بسیجیان می‌افتد؛ وقتی با بچه‌های گردان صحبت می‌کنم گویی تمام دردها از تنم می‌روند.

یک‌بار هم شاهد بود که از سوی فرماندهی لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) در سال ۱۳۶۶ پیکی به گردان آمد و به آقا مهدی گفت فرماندهی شما را خواسته است. شهید مهدی ناصری جواب داد: «خبر دارم که فرماندهی لشکر می‌خواهد مسئولیت یکی از تیپ‌ها را به من واگذار کند... شما به ایشان بگویید ناصری می‌گوید اگر صد سال هم به لشکر بیایم فقط فرماندهی گردان ولی‌عصر(عج) را قبول می‌کنم. چون علاقه من به بسیجی‌ها بیشتر از علاقه به مسئولیت است.» با چنین روحیه‌ای عاقبت در جوار بسیجی‌ها به شهادت رسید.

یدالله مظفر همرزم شهید

خاکی و بی‌ادعا

آقامهدی فرماندهی خاکی و بی‌ادعا بود. دوست داشت همرنگ بچه بسیجی‌ها باشد؛ ساده و بی‌آلایش. بنابراین از پوشیدن لباس‌های جور واجور نظامی پرهیز می‌کرد. یک‌بار دوستانش که در عملیات‌های برون مرزی شرکت می‌کردند، یک لباس پلنگی زیبا برایش هدیه آوردند. ایشان بعد از قبول هدیه، آن را به فرد دیگری بخشید و حاضر نشد لباس را تنش کند.

موسی مطهری همرزم شهید

وقتی آقا مهدی گریست

در منطقه مهران بر اثر اصابت ترکش، دو پا و یک دستم را از دست دادم و در بیمارستان بستری‌ام کردند. ساعت ۱۱ شب، پرستار در حال تعویض پانسمان دست و پایم بود که شهید ناصری به اتفاق برادرم و چند پاسدار دیگر از شهرستان ساوه به عیادتم آمدند. وقتی چشم «شهید ناصری» به من افتاد بی‌درنگ گریه کرد. آنقدر گریه کرد که پرستار به او تذکر داد و گفت مجروحان بیدار می‌شوند. من هم به آقا مهدی گفتم: «آقای ناصری ناراحت نشو! دست و پایم را به خاطر خدا از دست داده‌ام. گریه آقا مهدی مرا به فکر فرو برد. با خودم گفتم که «آقای ناصری» عجب فرمانده‌ای است! او یک بار بیشتر مرا در گردان ندیده چطور به جا آورده و اینقدر به فکر من است و اینطور به حال و روزم گریه می‌کند. این اخلاق و روحیه همیشگی او بود. به خاطر عشق وافری که به بسیجیان داشت نمی‌توانست اندوه آنان را تحمل کند.

حجت‌الله وکیلی

از آخر مجلس شهدا را...

سال ۱۳۶۳ در جزیره مجنون سعادت داشتم که همراه شهید مهدی ناصری باشم. اولین نماز جماعت صبحی را که برگزار کردیم، با نگاهم دنبال آقا مهدی گشتم. اما در صف اول نبود. نمی‌دانم که چطور شد متوجه پشت سر شدم. دیدم در صف آخر نشسته است. پیش خود گفتم که حتماً دیر رسیده. اما روزهای بعد باز او را در صف آخر می‌دیدم. بعدها متوجه شدم که آقا مهدی به خاطر تواضع، فروتنی و اخلاصی که دارد، رعایت دیگران را می‌کند و صف آخر می‌ایستد.

عبدالله منصوری بیگدلی

عجب تواضعی داشت

عملیات والفجر ۸ بود. هر لحظه صدای انفجار گلوله توپ و خمپاره به گوشمان می‌رسید. هر چند صد متر، یک ماشین دشمن را می‌دیدیم که منهدم شده و تعدادی از بعثی‌ها روی زمین افتاده بودند. بعد از مدتی به کارخانه نمک رسیدیم، آتش دشمن در آن منطقه نسبتاً زیاد بود و بچه‌های لشکر هم سخت مشغول بودند. در آن بین دیدم یکی از رزمنده‌ها خیلی تلاش می‌کند. به او گفتم: برادر! مسئول دسته هستی؟! خیلی مؤدبانه پاسخ داد: بفرمایید! چند تذکر به او دادم و ایشان با متانت پذیرفت و از هم جدا شدیم. فردای آن روز همراه بچه‌های تخریب، جهت یک مأموریت به خط می‌رفتیم که همان شخص را دیدم و به او گفتم: ببخشید! با فرمانده گردان ولی عصر کار دارم. او لبخندی زد و گفت: بفرمایید! گفتم: کاری داریم که باید با فرمانده گردان هماهنگ کنیم؛ شما که مسئول دسته هستید! ایشان لبخندی زد و گفت: راستش را بخواهید من مسئول دسته نیستم! در این هنگام بیسیم چی‌ها و پیک گردان ولی عصر آمدند. من تازه همه چیز برایم روشن شده بود و از تذکراتی که دیروز به او داده بودم خیلی خجالت کشیدم و شرمنده شدم. پیش خودم گفتم که عجب تواضعی دارد.

حسین کاجی

گزارش

گزارش «جوان» از برگزاری مراسم تجلیل از شهدا و جانبازان اقلیت‌های مذهبی

«وحدت» رمز ایستادگی ایرانیان است

■ علیرضا محمدی

هنگام نماز مغرب است که به مسجد آیت‌الله ایروانی داخل کوچه شهید مولودی حوالی میدان راه‌آهن می‌رسم. قبلا بارها از روبه‌روی این کوچه عبور کرده بودم و با دیدن تابلوی مسجد، در تصورم یک ساختمان بزرگ با شبستانی فاخر و گسترده شکل می‌گرفت. اما حالا با حیاط و شبستانی کوچک روبه‌رو می‌شوم که صف فشرده نمازگزارانش جایی برای ایستادن و اقتدا کردن باقی نگذاشته است. قرار است این محیط کوچک تا چند لحظه دیگر، شاهد برگزاری مراسم جالبی باشد که به همت بسیجیان ناحیه سلمان و مسئولان منطقه ۱۱ تهران انجام می‌گیرد. «تجلیل از شهدای وحدت» آن هم در هفته وحدت و درست شامگاه میلاد پیامبراعظم(ص) و امام جعفر صادق(ع) بهانه‌ای است تا مسیحی و مسلمان، شیعه و سنی در کنار هم از خانواده ایثارگران اقلیت‌های مذهبی تجلیل کنند.

دقایقی بعد «کلام الهی» آغاز بخش مراسم می‌شود و قرائت زیبای حجت‌الاسلام جلالوند امام جماعت مسجد، محفل را گرم می‌کند. حین تلاوت قرآن، چشمم به درختچه کاج تزئینی می‌افتد که آدم را یاد عید کریسمس می‌اندازد. روی شاخه‌های کاج تصویر دو شهید ارمنی و آشوری دیده می‌شود که قرار است از خانواده‌هایشان تجلیل صورت بگیرد.

عکس تزئینی است

پشت آن نیز بنر بزرگی قرار دارد که به معرفی برنامه پرداخته و کلامی از مقام معظم رهبری در خصوص وحدت بین ملت‌ها و مذاهب آورده شده است.

بعد از تلاوت قرآن نوبت به دکتر سیدمحمد حسینی عضو تشخیص مصلحت نظام و وزیر سابق ارشاد می‌رسد که دقایقی سخنرانی کند. او کلامش را با این جمله از مولا علی(ع) آغاز می‌کند: «شنیده‌ام خلخال از پای دختری یهودی کنده‌اند و اگر مرد مسلمانی از شنیدن این خبر از غصه بمیرد، بر او ملامتی نیست.» این سخن کنایه از اهمیت حفظ جان و مال و حریم اقلیت‌های مذهبی در کشور اسلامی دارد که با چنین عبارت زیبا و دقیقی از سوی مولا در تاریخ جاودانه شده است. اکنون نیز دکتر حسینی با اشاره به این سخن، وضعیت اقلیت‌های مذهبی در ایران اسلامی را مناسب ارزیابی می‌کند.

از دیگر محورهای جالب سخنان این عضو تشخیص مصلحت نظام، بیان خاطره‌ای از حضورش در مراسم ختم یکی از شهدای اهل تسنن مدافع حرم است. حسینی می‌گوید: وقتی در ختم این شهید مدافع حرم حضور یافتم، پدر این شهید اهل تسنن که خود او نیز در کنار فرزندش در سوریه حضور داشت گفت تنها به جهت شرکت در مراسم ختم جگرگوشه‌ام به ایران بازگشته‌ام و دوباره به سوریه می‌روم تا در کنار سایر همرزمانم، از حریم اسلام و اهل بیت در برابر تکفیری‌های وابسته به استکبار و ارتجاع منطقه مقابله کنم.

بعد از صحبت‌های دکتر حسینی، کلیپی از حضور چند شب پیش مقام معظم رهبری در خانه شهید روبرت لازار آشوری پخش می‌شود. در همین حین چشمم به برادر شهید لازار می‌افتد که روی یک صندلی و در گوشه شبستان نشسته است. تصویر او در کنار مادر و برادرش و هنگام دیدار آقا با آنها، حالا دیگر آشنای خیلی از ما ایرانی‌ها شده است. واکنش این برادر شهید هنگام پخش کلیپ، تماشایی است. نوعی حس غرور و خوشحالی در چهره‌اش موج می‌زند. همانطور که مادرش در فیلم می‌گوید رهبر متعلق به آنها هم است و تنها تعلق به مسلمانان ندارد و حالا اشکی که در چشمان این برادر شهید آشوری حلقه می‌زند، گواهی بر این سخن است.

بعد از پخش کلیپ، نوبت به بخش اصلی مراسم می‌رسد که همان تجلیل از خانواده ایثارگران است. شهاب حسین‌زاده مجری برنامه نام جانباز محمدرضا قنبری کیا را می‌برد که با دو عصای زیر بغلش از دست مسئولان منطقه ۱۱ لوح تقدیر و هدایایی تحویل می‌گیرد. بعد از آن برادر شهید آشوری، روبرت لازار به نیابت از خانواده‌شان لوح تقدیر دریافت می‌کند. در همین حین مادر شهید لازار نیز از قسمت خانم‌ها بیرون می‌آید و با آن لهجه دوست داشتنی‌اش حرف‌هایی می‌زند که در شلوغی گم می‌شود. خانواده شهید عبدالله باقری محافظ محمود احمدی‌نژاد، خانواده دیگری است که تجلیل می‌شود. بعد خانواده شهید وهان رشیدپور باب رودی از شهدای ارمنی و نهایتا عبدالقادر براجی از جانبازان اهل سنت با صلوات جماعت حضار لوح تقدیر و هدایای خود را تحویل می‌گیرند و مراسم تجلیل به اتمام می‌رسد.

اما حالا که مراسم رو به اتمام است، جماعت از مجری می‌خواهند تا شنوای سخنان مادر شهید لازار باشند. او که فصاحت کلامش در دیدار با رهبری نیز مورد توجه رسانه‌ها و مردم قرار گرفت، با همان صراحت کلامش پشت تریبون قرار می‌گیرد و فریاد می‌زند: درود بر شهدا، خانواده‌شان و امام خمینی، من به رهبرم می‌گویم «ای رهبر آزاده، آماده‌ام آماده...»

سپس ادامه می‌دهد: شب عید ما آشوری‌ها بود که آقا به منزل ما آمدند و ما از آمدن‌شان اطلاعی نداشتیم. من بر خودم و ملت ایران و خانواده شهدا می‌بالم. من یک ایرانی‌الاصل هستم. من الان ایرانی نشدم و سالیان درازی است که ایرانی هستم. ما همگی ایرانی هستیم و باید با وحدت کشورمان را آباد کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۱۵

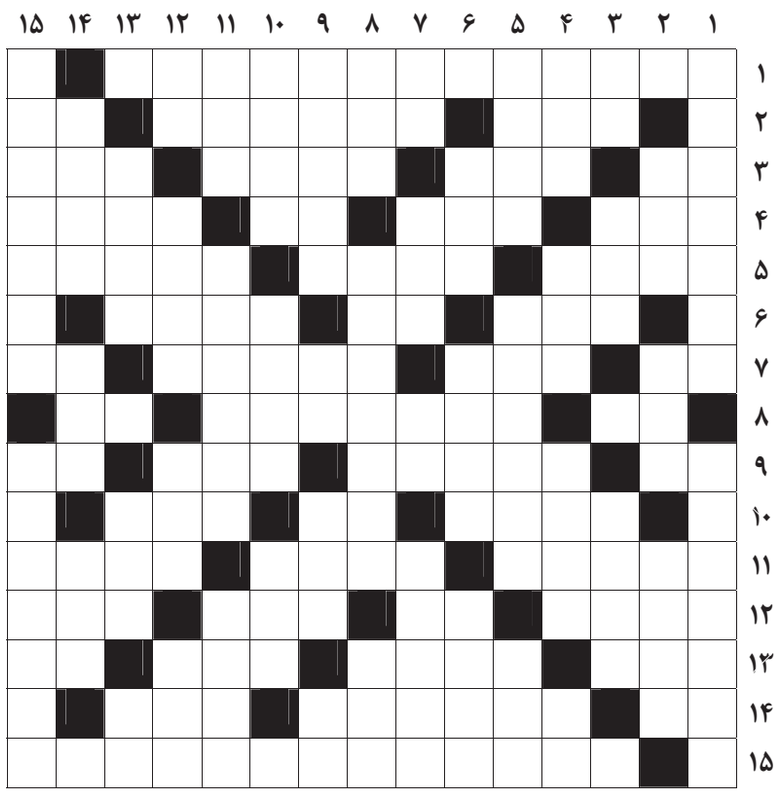

از راست به چپ

■ ۱- از استان های کشور عزیزمان ایران ■ ۲- پارچه مشبک- کشور مدعی جزایر ایرانی- راندن مزاحم ■ ۳- مساوی- امتحان- گرداب و منجلاب- مهره شطرنج ■ ۴- از شهرهای استان فارس- از رژه می بینند- عدد خرابی اوضاع- مصب رود ■ ۵- عنوانی برای امپراتوران روم- ورزش تمرکز حواس- همانندی ■ ۶- ضربه ای در تنیس- ماسه نرم- نوعی طلاق که رجعت در آن جایز نیست ■ ۷- جنس به ظاهر قوی- خیابان وسیع- سنگ های قیمتی- آفت گندم ■ ۸- سلطه و دست- شهر پرجمعیت ایالت کالیفرنیا- بندگی ■ ۹- مزه خرمالو- جوجه تیغی- بالشتک نان پزی- بازی محلی ■ ۱۰- ایستاده و پابرجا- گرفتنی سر بزنگاه- از اعداد ترکیبی ■ ۱۱- جذب در اصطلاح فیزیک- فصل اول- چاشنی آتشین ■ ۱۲- همنام- ویتامین جدولی- وسنی- مجلس شادی ■ ۱۳- الفبای خوراکی- سترون- سلاح صبور- قدم یکپا ■ ۱۴- خط کش مهندسی- سایه تون اینگونه باد- کلمه آرزو ■ ۱۵- مثلی در باب ایجاد مزاحمت کردن

از بالا به پایین

■ ۱- خاندان پیامبر- تضمین و ضمانت ■ ۲- با دمیدن آفتاب آغاز می شود- از سوغاتی های تبریز- صحرانشین ■ ۳- لخت- جد رستم- شاه مغولی ■ ۴- رنگ طلایی- متد- نوع حکومت آلمان نازی- ترک استخوان ■ ۵- کالا- تصفیه کردن- فراموشی ■ ۶- حلقوم- رسم ها- پیل منفی ■ ۷- مرغ می رود- هر چیز شیرین- صد متر مربع- مرحله دوم تنفس ■ ۸- رود جیحون- از آثار باستانی شهر همدان که در دامنه کوه الوند قرار دارد و از کتیبه های هخامنشی است- صد و یازده ■ ۹- کوتاه و ناقص- وجه ناتمام- گودال عمیق- روحانی زرتشتی ■ ۱۰- باد موافق کشتیرانی- جزیره ای در اندونزی- ایتالیای قدیم ■ ۱۱- وصل کننده مبدأ به مقصد- سپاه مخصوص شاه عباس صفوی- پماد ضد سردرد ■ ۱۲- قوت توخالی- نویسنده قدیم- اصحاب غار- زندان مسعود سعد سلمان ■ ۱۳- حالا- نه ترش نه شیرین- ریه ■ ۱۴- قسمت ثابت چاقو- آدامس گیاهی- خطای ورزشی ■ ۱۵- پایتخت دولت ماد- سنبل الطیب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱		۲				۶		
						۴	۵	۳
۴			۶		۳			
						۱	۷	
			۴	۷	۶			
۳	۹					۲		
	۶		۳					
			۵		۹			۷
	۱						۹	۲

جدول کلمات متقاطع
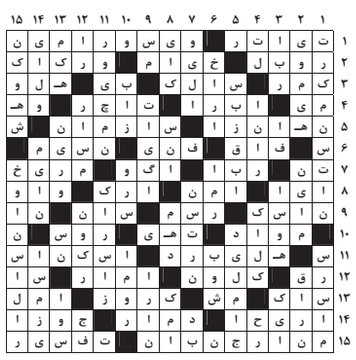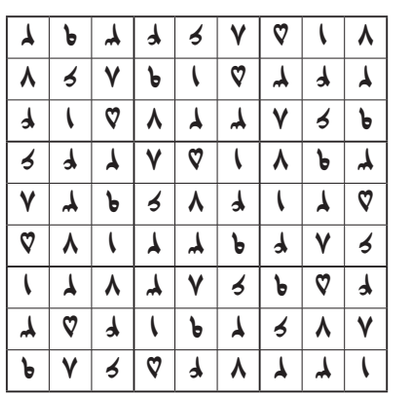
پاسخ جدول شماره ۴۷۱۴